

جستاری در مجلل گویی قرآن مجید

محمد سبحانی نیا*

چکیده

یکی از ویژگی‌های قرآن کریم «مبین بودن» است که حاکی از گویا و رسا بودن بیان قرآنی در مقاصد خویش است. اما یکی از وجوده اعجاز قرآن کریم، اعجاز بیانی قرآن است که بر اساس آن آیات به واسطه تناسب و اقتضاء حال به صورت صراحت‌گویی یا مجلل‌گویی آمده است. برای فهم محتوای هر کتابی آشنایی با خصوصیات زبانی و بیانی آن لازم است. بر این اساس برای استفاده از معارف قرآن کریم، آشنایی با ویژگی‌های زبانی قرآن در بیان معارف ضروری است تا به ابهاماتی که در برخی از موارد درباره شیوه بیان قرآن در اذهان به وجود می‌آید، پاسخ مناسب داده شود. این مقاله بر آن است تا به مجلل‌گویی، یکی از ویژگی‌ای بیانی قرآن کریم، بپردازد و علت رخداد آن را بررسی نماید. گرچه شیوه بیانی رایج در آیه‌های قرآنی، صراحت‌گویی است اما در مواردی، به دلایلی مانند: رعایت ادب، آزمایش مردم، مصونیت‌بخشی به قرآن، اهمیت نداشتن موضوع، رساندن فیض بیشتر به بندگان و اثبات اعجاز قرآن از کنایه، اشاره و مجلل‌گویی استفاده شده است.

واژگان کلیدی

اعجاز بیانی، صراحت‌گویی، مجلل‌گویی، کنایه.

sobhaninia41@yahoo.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۲/۸

* استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه کاشان.

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۶/۱۰

طرح مسئله

پکی از شاھکارهای مهم قرآن، هنر بیانی قرآن است، هنر بیانی بیشتر ناظر به جنبه‌های لفظی و عبارت‌ها و ظرافت‌ها و نکته‌های بلاغی است. یکی از شیوه‌های بیانی رایج در آیه‌های قرآنی، کاربرد اسلوب رک‌گویی است. با این حال مجمل یا مبهم بودن تعدادی از آیات قرآن، واقعیتی است که مخاطب قرآن با مطالعه این متن دینی، به آن می‌رسد. در اینجا این سؤال مطرح است که قرآن کریم در چه مواردی از شیوه مبهم‌گویی استفاده کرده است و دلیل آن چیست؟

ضرورت بحث

برای فهم محتوای هر کتابی نخست لازم است خصوصیات زبانی و بیانی آن شناخته شود به‌ویژه کتابی همانند قرآن که سهم عمده اعجازش بر شیوه بیانی آن مبتنی است. شاھکار هنری بودن قرآن را می‌بایست در شیوه بیانی آن جستجو کرد و بر این اساس، جهت استفاده بیشتر از معارف قرآن کریم، آشنایی با ویژگی‌های قرآن در بیان معارف خود، ضرورت دارد تا به ابهاماتی که درباره شیوه بیان قرآن در برخی اذهان وجود دارد، پاسخ داده شود.

مقدمه

شیوه کلی قرآن کریم رک‌گویی و صراحة لهجه و شفاف سخن گفتن است. قرآن به عنوان برهان قاطع، هر جا رسالت‌ش ایجاب کند با قاطعیت و روشنی با پدیده‌های اجتماعی و شخصیت‌های حقیقی و حقوقی حتی نسبت به پیامبران الهی برخورد می‌نماید. مثلاً در آیه‌ای وساطت حضرت نوح علیه السلام درباره فرزندش را با صراحة نپذیرفته و فرموده است: «فَالَّيْا تُوحُّدُ إِلَهٌ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِلَهٌ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْأَلْنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعْظُمُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ (هود / ۴۶)؛ [خدا] فرمود: «اَيْ نَوْحٌ! دَرِّ حَقِيقَتِكَ اَوْ اَنْ خَانوْدَهِ تو نیست؛ [چرا] که او [دارای] کرداری غیر شایسته است! پس آنچه هیچ علمی بدان نداری، [از من] مخواهد.» یا با صراحة با فراموشاهی حضرت ابراهیم علیه السلام برای قوم لوط که بر اثر اصرار بر گناهانی شرم‌آور، مستحق عذاب الهی شده بودند، مخالفت کرده است. (هود / ۷۶ - ۷۴) و یا در مورد تقاضای دیدن خداوند از سوی حضرت موسی علیه السلام، خداوند متعال با صراحة و قاطعیت به او می‌فهماند که من هرگز دیده نخواهم شد. (اعراف / ۱۴۳) از همه مهم‌تر، در مواردی پیامبر اسلام علیه السلام را مخاطب قرار داده و با صراحة به ایشان سخن گفته است: «وَلَقَدْ أَوْحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَيْلَنْ أَشْرَكْتَ لَيَجْهَنَّمَ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ (زمرا / ۶۵). به تو و به انبیای قبل از تو

و حی شد که اگر شرک بورزی عملت بدون اجر می‌شد و به طور قطع از زیان کاران خواهی بود.» به نظر مفسران، در این آیه خداوند متعال حضرت را خطاب قرار داده و تهدید می‌کند که اگر مشرك شوی تمامی اعمالت از بین خواهد رفت و اضافه می‌کند که نه تنها به تو پیامبر اکرم ﷺ چنین خطابی شده بلکه به پیامبران پیش از تو نیز این خطاب آمده است. علامه طباطبایی می‌گوید: این خطاب، خطابی حقیقی، تهدیدی و انذاری است؛ زیرا رسول خدا ﷺ نیز فردی از مسلمین است (طباطبایی، ۱۳۷۴: ۱۷ / ۴۴۰) و هر تکلیفی که بر عهده دیگران گذاشته شود او نیز باید آن را باور داشته و به آن عمل کند و صرف اتصاف انبیا به عصمت الهی باعث ساقط شدن تکلیف از ایشان نیست. (همان)

با این حال مجمل بودن تعدادی از آیات قرآن، واقعیتی است که مخاطب قرآن با مطالعه این متن دینی، به آن می‌رسد. این تحقیق به دنبال جستجوی موارد مجمل‌گویی و علت آن است.

موارد صراحت‌گریزی آیاتی از قرآن

(الف) رعایت ادب

قرآن کریم برای بیان معانی قبیح، به جای استفاده از الفاظ قبیح و مستهجن، الفاظ کنایی را به کار می‌برد تا رعایت ادب شده باشد و از این رهگذر، مخاطبان خود را به ادب هرچه بیشتر و حیای به جا، دعوت کند. به عنوان مثال در مورد قضای حاجت و تخلیه زواید، تعبیر کنایی «غائط» را به کار برده است: «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» (نساء / ۴۳)؛ و یا «قضای حاجت» کرده‌اید. علامه طباطبایی می‌گوید: «در عبارت «أَوْ جَاءَ أَحَدُ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ» چه اندازه و چقدر زیبا رعایت ادب شده است، ادبی که بر هیچ متذمیری پوشیده نیست، برای این که منظور خود را با کنایه فهمانده، و آن کنایه، آمدن از غائط (چاله گودی) است؛ زیرا واژه «غائط» به معنای محلی است که نسبت به اطراف خود گود باشد و مردم صحرانشین همواره برای قضای حاجت به چنین نقطه‌هایی می‌رفتند، تا به منظور رعایت ادب نسبت به مردم، خود را در آنجا پنهان سازند و استعمال کلمه «غائط» در معنایی که امروز معروف است استعمال جدید و نو ظهور، و از قبیل کنایاتی است که حالت کنایه بودن خود را از دست داده است ... قرآن کریم در جمله مورد بحث می‌توانست منسوب الیه را معین کند، و بفرماید «او جنتم من الغائط؛ و یا از غائط آمدید» و یا اگر به این اندازه مشخص نکرد، به کمتر از این معین می‌کرد، و می‌فرمود: «أَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ مِنَ الْغَائِطِ؛ و یا یکی تان از غائط آمد»، اما به این مقدار از تعیین نیز راضی نشد بلکه ابهام و گنگ‌گویی را به نهایت رسانیده و فرمود: «أَوْ جَاءَ أَحَدُكُمْ مِنَ الْغَائِطِ؛ و یا یکی از شما از غائط آمد»، تا رعایت ادب را به نهایت درجه رسانده باشد.» (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۵ / ۳۷۰)

عدول از صراحت‌گویی به منظور رعایت اخلاق و ادب به چند صورت انجام شده است:

بک. استفاده از کنایه

راغب اصفهانی می‌شوید: «تمامی الفاظی که عمل زناشویی را افاده می‌کند، کنایات هستند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۸۲۳) عدول قرآن از برخی صراحت‌گویی‌های عرب جاهی در بیان مسائل جنسی و پرهیز از روش برخی از شعرای عرب در نحوه تفصیل مقام توصیفات عاشقانه، از نشانه‌های متانت گفتاری قرآن در برقراری ارتباط زبانی با مخاطب است. کنایی و استعاری بودن تعابیر قرآنی در حوزه التذاذات جنسی در پنج محور التذاذات قلبی، بصری، کلامی، لمسی و مقاربی نشان‌دهنده رعایت اخلاق و عفت کلام در دقایق تعییرات زبان وحی است که در اینجا به نمونه‌ای از هر کدام اشاره می‌شود:

۱. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات قلبی

قرآن کریم در مقام بیان احساس قلبی زلیخا نسبت به حضرت یوسف^{علیه السلام} و از زبان زنان مصری فرموده است: «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِيْنَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَّهَا حَبًّا» (یوسف / ۳۰) و زنان در شهر گفتند: «زَنْ عَزِيزٌ [مصر] از غلام جوانش تمنانی کام‌جویی از وجودش می‌کرده و محبت [یوسف] در دلش جای گرفت! قطعاً، ما او را در گمراهی آشکاری می‌بینیم.»

تعابیر «شغفها حبا» تعییری ظریف از نوعی احساس قلبی نسبت به جنس مخالف است که قرآن کریم به صورت کنایه به آن اشاره کرده است؛ چراکه «شغف» در لغت به معنا غلاف قلب است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۹ / ۱۷۹) بنابراین به کارگیری این واژه در قرآن کریم به این معنا است که محبت جوان، غلاف قلب زن را پاره و در میان قلیش رخنه کرده است. (طبری، ۱۳۶۰: ۳ / ۲۰۴)

۲. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات بصری

قرآن کریم خطاب به زنان و مردان مؤمن درباره حفظ نگاهشان می‌فرماید: «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْصُّوْا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْظُّوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَيْرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ» (نور / ۳۰) [ای پیامبر!] به مردان مؤمن بگو دیدگانشان را [از نگاه حرام] فرو کاهند و دامانشان را [در امور جنسی] حفظ کنند؛ که این برای آنان [پاک‌کننده‌تر و] رشدآورتر است؛ [چرا] که خدا به آنچه با زیرکی انجام می‌دهند آگاه است. اصل واژه «غض»، به معنا نقصان است که برای کاستن از صدا و نگاه استعمال شده است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۶۰۷)

تعابیر «غض بصر» به معنا چشم فرو افکندن و نگاه را به پایین انداختن، از متین‌ترین انواع تعابیری است که می‌تواند در مقام بیان التذاذات بصری افاده گردد.

۳. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات کلامی

بر جسته‌ترین مصداق متنات گفتاری قرآن کریم در بیان التذاذات کلامی را می‌توان در عبارت «هیت لک» یافت. این عبارت در حساس‌ترین صحنه جنسی در داستان حضرت یوسف^{علیہ السلام} و زلیخا در سوره یوسف از زبان زلیخا نقل شده است. «وَرَأَوْدَتِهِ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ تَقْسِيمٍ وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هِيَتِ لَكَ قَالَ مَعَادَ اللَّهِ إِلَهٌ رَبِّي أَحْسَنَ مُثْوَابَ إِلَهٌ لَا يُفْلِحُ الظَّالَّمُونَ» (یوسف / ۲۳) و آن [زنی] که او [= یوسف] در خانه‌اش بود، از وجودش تمیز کام‌جویی کرد؛ و همه درها را محکم بست و گفت: «بیا [که من آماده] برای توأم!» (یوسف) گفت: «پناه بر خدا! در حقیقت او پرورش‌دهنده من است؛ جایگاه مرا نیکو داشت؛ [پس خیانت به او ستمکاری است و] قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند».

در زبان عربی اسم فعل «هلم» به معنا بیا، به کار می‌رود. (راغب اصفهانی، همان: ۸۴۷) قرآن مجید با به کارگیری واژه «راود» (طلب چیزی با اصرار آمیخته با نرمش) و تعبیراتی همچون «الی هو فی بيتها»، «غلّقت الأبواب» و بهویژه «قالت هیت لک» (بیا که من در اختیار توأم)، آن صحنه حساس را با عباراتی سنگین و پرمعنا و بدون هیچ‌گونه جنبه تحریک‌آمیز و بدآموز، ترسیم کرده است. (بنگرید به: مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۳۸۱ / ۹ - ۳۸۰)

۴. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات لمسی و مسی

در قرآن مجید واژه‌هایی از قبیل «نكاح»، «حرث»، «رفت»، «مس»، «مبشرت»، «لمس» و «طمث» به کار رفته که اغلب دارای معنای استعاری و یا کنایی‌اند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَأَنِكُحُوا الْأَيَامَيْ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِيَادَكُمْ وَإِمَائَكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْمٌ» (نور / ۳۲) و افراد بی‌همسرتان و شایستگان از بندگان‌تان و کنیزاتان را به ازدواج [یکدیگر] در آورید؛ اگر نیازمند باشند، خدا از بخشش خود آنان را توانگر می‌سازد و خدا گشایشگری داناست.

واژه «نكاح» در آیات متعددی از قرآن کریم استفاده شده است که مفسران و لغت‌شناسان آن را استعاره از عقد ازدواج می‌دانند. راغب اصفهانی معتقد است این واژه در اصطلاح، به عنوان استعاره در عمل زناشویی به کار رفته است و درباره آن می‌گوید: «محال است که این واژه در اصل لغت به معنای عمل زناشویی بوده و سپس در عقد ازدواج، استعاره شده باشد. برای اینکه تمامی الفاظی که عمل زناشویی را افاده می‌کنند، کنایات هستند.» (راغب اصفهانی، همان: ۸۲۳)

قرآن کریم در جای دیگر می‌فرماید: «نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأُنْثِيَا حَرْثَكُمْ أَتَيْ شِئْمٌ وَقَدْمُوا لَأَنْسِكُمْ وَأَنْتُوا اللَّهُ وَأَغْلَمُوا أَنْكُمْ مُلْأُوهُ وَبَشَرُ الْمُؤْمِنِينَ» (بقره / ۲۲۳) زنان شما کشتزار شما هستند؛ پس هرگونه بخواهید، [می‌توانید] به کشتزارتان [در] آید و [اثر نیکی] برای خودتان، از پیش بفرستید و

خودتان را از [عذاب] خدا نگه دارید و بدانید که شما او را ملاقات خواهید کرد و مؤمنان را مزده ده. در این آیه زنان به مزرعه تشبیه شده‌اند و چه بسا این تشبیه برای بعضی سنگین آید که چرا اسلام درباره نیمی از نوع بشر، چنین تعبیری به کار برد است؛ درحالی که تشبیه زنان به کشتزار برای پرهیز از نام بردن مستقیم و رعایت عفت کلام و کنایه از رحم زنان و جایگاه نطفه در زن است. «حرث» در لغت به معنای پاشیدن بذر در زمین و آماده کردن زمین برای کشت و زرع آمده است. (راغب اصفهانی، همان: ۲۲۶) در آیه دیگر می‌فرماید: «وَإِنْ كُثُّمْ مَوْضِيٌّ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْفَاقِطِ أَوْ لَا مَسْتُمُ الْسَّاءَ قَلْمَنْ تَجَدُّو مَاءَ فَتَيَمُّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا» (مانده / ۶) و اگر بیمارید، یا در مسافرتید [او =] یا یکی از شما، از مکان پست [دستشویی] آمد، یا با زنان تماس [جنسی] داشتید و آبی [برای وضو یا غسل] نیافرید، پس بر زمین پاک [نیکو] تیمّم کنید و از آن، بر چهره‌ها و دست‌هایتان بکشید.» به اتفاق بیشتر مفسران، کاربرد واژه «لامستم» در آیه نوعی کاربرد کنایی است؛ زیرا لمس در لغت به معنای درک کردن ظاهر پوست است. (راغب اصفهانی، همان: ۷۴۷) علامه طباطبایی می‌گوید: «این جمله تعبیری است کنایایی که منظور از آن عمل جماع است و به منظور رعایت ادب جماع را لمس زنان خوانده، تا به زبان تصریح به نام عملی که طبع بشر از تصریح به نام آن عمل امتناع دارد، نکرده باشد. (طباطبایی، ۱۳۷۴ / ۵) (۳۷۰)

۵. کنایه‌گویی در حوزه التذاذات مقاربی

قرآن مجید برای التذاذات مقاربی از واژه‌هایی نظری «تنشی» و «دخول» استفاده کرده است. در سوره اعراف آیه ۱۸۹ آمده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيُسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَعْشَاهَا حَمَّلَتْ حَمَلًا حَقِيقًا فَرَأَتْ بِهِ فَلَمَّا أَفْتَلَتْ دَعَوَا اللَّهَ رَبَّهُمَا أَيْنَ؟ آتَيْنَا صَالِحًا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ؛ او کسی است که شما را از یک شخص آفرید و از او همسرش را قرار داد، تا بدان آرام گیرد و هنگامی که او را تحت پوشش قرار داد، با حملی سبک باردار شد و با آن [بار سبک، مدتی] گذراند و هنگامی که سنگین شد، [هر دو] از خدایی که پروردگارشان است، خواستند: «اگر [فرزند] شایسته‌ای به ما دهی، قطعاً از سپاس‌گزاران خواهیم بود».

«تنشی» در اصل به معنا پوشاندن چیزی بهوسیله چیز دیگر است. (ابن‌فارس، ۱۴۱۰ / ۴: ۴۲۵) در مفردات آمده است: «غشیه، غشاوہ و غشاء» او را با چیزی همراه و ملازم کرد تا او را فرا گرفت و پوشاند» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ / ۶۰۷) مفسران منظور از «تعشاها» را مقاربی دانسته‌اند. (طبرسی، ۱۳۶۰ / ۴: ۷۸۳؛ طباطبایی، همان: ۸ / ۴۸۸)

قرآن کریم در مواردی که به تشریح و نکوهش عمل قوم لوط می‌پردازد به جای «لواطا» واژه

«اتیان علی الرجال» به کار برده است: «إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّنْ دُونِ النِّسَاءِ» (اعراف / ۸۱) که به شهادت تفسیر، «اتیان»، کنایه‌ای از عمل شنیع این قوم است. (ابن عاشور، بی‌تا: ۸ / ۱۷۹)

دو. جانشین شدن ضمایر به جای اسامی اشخاص

در قرآن مجید در صحنه های مواجهه با مسائل جنسی سعی شده به جای اشخاص حاضر در صحنه، از ضمیر استفاده شود. به عنوان مثال، در آیه‌ای که اشاره به همسر عزیز مصر دارد، خداوند می‌فرماید: «وَرَأَوْدَتْهُ اللَّهُوْ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَاتَلَتْ هَيَّتَ لَكَ قَالَ مَعَادَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَتْوَايِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ» (یوسف / ۲۳) و آن [ازنی] که او [= یوسف] در خانه‌اش بود، از وجودش تمنای کام‌جویی کرد و همه درها را محکم بست و گفت: «بِيَا [که من آماده] برای توأم!» [یوسف] گفت: «پناه بر خدا! در حقیقت او پرورش دهنده من است؛ جایگاه مرا نیکو داشت؛ [پس خیانت به او ستمکاری است و] قطعاً ستمکاران رستگار نمی‌شوند.»

در این آیه به ذکر ضمیری اکتفا می‌کند که نه تنها جزیيات اعم از نام، شکل ظاهری و نحوه پوشش او را به میان نیاورده بلکه با استعمال ضمیر، بیشتر قصد دارد که این اسم ناشناخته بماند. (سیوطی، ۱: ۱۳۶۷ / ۶۵۸)

برخی مفسران نیز دلیل آوردن ضمیر «التي» در آیه به جای «امرأه العزيز» یا «زلیخا» را، زشتی ذکر نام زن در مراوده دانسته‌اند. (کاشانی، ۱۴۲۳ / ۳: ۳۵۴)

سه. مختص‌گویی

قرآن کریم برخلاف بسیاری از صحنه‌پردازی های عاشقانه که در آن گوینده به تشریح جزئیات واقعه می‌پردازد، صحنه‌ها را در نهایت اختصار و اجمال بیان می‌کند و جزئیات یک واقعه را پردازش نمی‌کند. در حقیقت، پرده‌پوشی از بازترین ویژگی‌های قصه‌گویی قرآن کریم است. به عنوان مثال درباره مواجهه حضرت مریم ﷺ با جبرئیل می‌فرماید: «فَأَخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلَنَا إِلَيْهَا رُوحًا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سُوِّيًّا» (مریم / ۱۷) و در برابر آنان پرده‌ای [بر خود] گرفت و روح خود [= جبرئیل] را به‌سوی او فرستادیم و درحالی که بشری درست اندام بود، بر او نمایان شد.

در این آیه هیچ یک از جزئیات حادثه از جمله آنکه پوشش آن حضرت چگونه بود یا نحوه حضور چگونه بود و ... بیان نشده است. قرآن کریم در مواجهه زلیخا با حضرت یوسف ﷺ با به کارگیری فعل «راودته» (وَرَأَوْدَتْهُ اللَّهُوْ فِي بَيْتِهَا) هم به سابقه طولانی این احساس اشاره کرده و هم از بیان جزئیات آن صرف نظر کرده است.

چهار. عدم تصریح به زیبایی‌های ظاهری

علی‌رغم داستان پردازی‌های عاشقانه که در آن، زیبایی‌های ظاهری و مادی نقش پررنگی در القای مفاهیم دارند، در تعابیر قرآن کریم، زیبایی‌های، ظاهری بیان نشده است. خداوند متعال در بیان احوال و سرگذشت حضرت یوسف^{علیه السلام}، زیبایی چهره حضرت را به صراحت بیان نکرده و تنها آن را با نقل قولی از زنان مصری آورده است: «وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هُدَأَ بَشَرًا إِنْ هُدَأَ إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ» (یوسف / ۳۱) در این آیه توصیف زنان مصری از زیبایی یوسف^{علیه السلام} در فضای روحانی و معنوی بیان شده است.

علامه طباطبائی درباره آیه فوق می‌گوید:

بشریت را از یوسف نفی و فرشته بودن را برایش اثبات کرده‌اند، البته این حرف هم ناشی از اعتقادی بود که معتقدین به خدا که یک فرقه آنان بتپرستاند، بدان معتقد بودند و آن این بود که خداوند فرشتگانی دارد که موجوداتی شریف و مبدأ هر خیر و سعادت در عالمند و زندگی هر موجود زنده و علم و جمال و بها و سرور و سایر کمالات مورد آرزو از ناحیه آنان ترشح می‌شود و در نتیجه خود ایشان دارای تمامی جمال‌ها و زیبایی‌های صوری و معنوی‌ند و اگر به فرض به صورت بشر مجسم شوند در حسن و جمالی می‌آیند که به هیچ مقیاسی قابل اندازه‌گیری نیست و بتپرستان آنها را به صورت انسان تصور می‌کنند، البته انسانی در نهایت حسن و بها و شاید همین اعتقاد سبب بوده که به جای توصیف حسن و جمالش و چشم و ابرویش، او را به فرشته‌ای بزرگوار تشیبیه کرده‌اند، با اینکه آتشی که در دل ایشان افروخته شده بود، به دست حسن صورت و زیبایی منظر یوسف افروخته شده بود. با این حال می‌بینیم از حسن او چیزی نگفتند، بلکه او را فرشته‌ای کریم نامیدند، تا هم به حسن صورت او اشاره کرده باشند و هم به حسن سیرتش و هم به جمال ظاهر و خلقتش و هم به جمال باطن و خلقش و خدا داناتر است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۱؛ ۲۰۴)

ب) آزمایش مردم

دلیل دوم صراحت‌گریزی آیاتی از قرآن مجید، امتحان مردم است. قرآنی که مثال اعلای فصاحت و روشنی و صراحت است، به منظور آزمایش مردم، دارای آیاتی متشابه (دو پهلو) است. که حدود ۲۰۰ آیه از کل قرآن را تشکیل می‌دهد. (بنگرید به: معرفت، ۱۴۱۲: ۳ / ۱۴) هرچند درباره چرا بی وجود متشابه‌ت، دیدگاه‌های متنوعی در میان مفسران و دانشمندان علوم قرآنی یافت می‌شود؛ مانند: معانی بلند قرآن در الفاظ کوتاه، برخورداری از ثواب بیشتر، لزوم تدبیر در قرآن؛ اما به نظر می‌رسد دلیل اصلی وجود آیات متشابه در قرآن این باشد که خداوند حکیم اراده کرده تا از این طریق مخاطبان

قرآن را بیازماید که با این آیات چگونه برخورد می‌کنند و آیا برای فهم صحیح و کامل آنها به «تفسیر خاصی» که خود تعیین نموده است، مراجعه می‌کنند یا نه؟

دلیل این ادعا، مفاد آیه محکم و متشابه است. در آیه هفتم از سوره آل عمران آمده است: «فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَكَبُّونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ أَبْيَقَاءَ الْفِتْنَةِ» در این عبارت خداوند به مخاطبان قرآن هشدار می‌دهد تا در مواجه با آیات متشابه، مواطن باشند و همچون منحرفان از این آیات برای فتنه‌گری استفاده نکنند؛ یعنی در آیات متشابه، زمینه آزمایش فراهم است.

در بخش انتهایی آیه از «راسخان در علم» سخن به میان آمده است: «وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَّا بِهِ كُلُّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا». براساس روایات فراوان، راسخان در علم پیامبر اکرم ﷺ و اوصیای آن حضرت‌اند. (کلینی، ۱:۱۳۶۵ / ۲۱۳) افزون بر این قرآن مجید می‌فرماید: «فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ (نبیاء / ۷) پس اگر نمی‌دانید، از آگاهان بپرسید. براساس روایات فراوان، «اهل ذکر» اهل بیت ﷺ هستند. (کلینی، همان: ۱ / ۲۱)

در روایتی، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الذکر القرآن و آل الرسول ﷺ أهل الذکر و هم المسئلون». قرآن «ذکر» و خاندان پیامبر ﷺ «اهل ذکر»‌اند. (حوالی، ۱:۱۴۱۵ / ۳ / ۵۵) بنابراین، برترین مرجع برای فهم قرآن و حل آیات متشابه و مجلل، اهل بیت ﷺ هستند.

در روایت معتبری امام صادق علیه السلام در پاسخ به ابوبصیر که گفت «مردم می‌پرسند: چرا نام علی علیه السلام و اهل بیتش در قرآن نیامده است؟» فرمود: به آنها بگو در قرآن دستور نماز بر رسول خدا ﷺ نازل شد، اما سه یا چهار رکعت بودن آن را خدا بیان نکرد و رسول خدا بود که آن را برای مردم تفسیر کرد. دستور زکات بر آن حضرت نازل شد اما در قرآن بیان نشده است که از هر چهل درهم یک درهم زکات است و رسول خدا آن را برای آنان تفسیر نمود. همچنین آیات حج نازل شد، اما در قرآن نیامده است که هفت دور طواف کنید، تا اینکه رسول خدا آن را برای آنان تفسیر کرد. آیه «أَطْبَعُوا اللَّهَ وَ أَطْبَعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَئِي الْأَمْرِ» درباره علی، حسن و حسین علیهم السلام نازل شد و رسول خدا ﷺ درباره علی علیه السلام فرمود: هر کس که من مولای اویم، علی مولای او است. نیز فرمود: شما را به کتاب خدا و اهل بیت سفارش می‌کنم. (کلینی، همان: ۱ / ۲۸۷)

ج) مصونیت بخشی به قرآن

یکی دیگر از ادله صراحت‌گریزی قرآن، مصون داشتن آن از تحریف است. چنان‌که در بحث امامت از ذکر ائمه معصومین علیهم السلام خودداری کرده است؛ زیرا قرآن کتاب هدایت تمامی بشر از زمان خاتم

پیامبران به بعد است. قرآن با توجه به جهانی و جاودانی بودن دین اسلام، راهنمای همه بشر از زمان حضرت خاتم تا دمیدن صور اسرافیل است؛ به همین جهت خداوند به حفظ آن اهتمام ورزیده و می‌فرماید: «إِنَّا نَحْنُ نَرِكُنُ إِلَيْنَا الْذِكْرَ وَ إِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (حجر / ۹) در حقیقت، ما خود، آگاه‌کننده [= قرآن] را فرو فرستادیم و قطعاً، ما پاس‌داران آن هستیم».

مشیت خداوندی به مصنوبیت قرآن از تحریف تعلق گرفته است و این هم راهکار طبیعی را میان انسان‌ها می‌طلبد. اگر خداوند وعده داده است که قرآن را از تحریف مصنوب نگه می‌داریم، به گفته مفسران وحی، این امر، راهکار می‌خواهد. یکی از راهکارها این است که قرآن در امر جانشینی پس از پیامبر اکرم ﷺ، با شفاقت وارد میدان نشود؛ بلکه به گونه‌ای رهنمود دهد که حساسیت جناح‌های سیاسی را برینیانگیزد تا حکومت‌ها به تحریف قرآن رو نیاورند. اگر نام علیؑ و سایر ائمهؑ با صراحت تمام در قرآن می‌آمد آنان که جریان غیر به آن روشی را تحریف معنوی کردند و در سقیفه نشستند؛ الفاظ قرآن را نیز دستخوش تفسیر به رأی خود کرده و از پذیرش ولایت امری آن امامان معصومؑ سر باز می‌زندند.

د) اهمیت نداشتن موضوع

گاهی قرآن، تصویری میهم و ناشناخته از شخصیت‌ها ارائه می‌دهد. این‌گونه تصویربرداری در موقعیت‌هایی است که نام و ویژگی‌های قهرمانان، اثری در انتقال پیام قصه ندارد، بلکه در برخی موارد سبب می‌شود ذهن مخاطب با مسائل فرعی و غیر ضروری درگیر شود و از اهداف اصلی باز ماند. قرآن کریم داستان واقعه یا شخصی از گذشتگان را ذکر می‌کند، به جزئیات افراد و اشخاص و موضوعات نمی‌پردازد و متعرض جزئیاتی که در اصل واقعه یا نتیجه قرآنی آن دخالتی ندارند نمی‌شود بلکه تنها نقاط کلیدی و اساسی را مطرح کرده و در مواردی، حتی نتیجه‌گیری آن را هم به مخاطب واکذار می‌نماید. البته این طبیعی است که از لابه‌لای بعضی جملات و کلمات، می‌توان بعضی جزئیات را هم به دست آورد که این هم یکی از ظرایف هنری قصه‌های قرآنی است. بنابراین قرآن مجید گاهی به دلیل اهمیت نداشتن موضوعی از بیان جزئیات خودداری کرده است. در اینجا به برخی موارد اشاره می‌شود:

یک. تعداد اصحاب کهف

قرآن مجید درباره تعداد افراد اصحاب کهف می‌فرماید:

سَيَقُولُونَ ثَلَاثَةُ رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةُ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجُلًا بِالْتَّيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبَعَةُ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ. (کهف / ۲۲)

به زودی [اگروهی] خواهند گفت: «[اصحاب کهف] سه [نفر] بودند، چهارمین آنان سگشان بود.» و [اگروهی] می‌گویند: «پنج [نفر] بودند، ششمین آنان سگشان بود.» در حالی که سنگ به نهان می‌اندازند [= سخنان بدون دلیل می‌گویند]؛ و [اگروهی] می‌گویند: «هفت [نفر] بودند و هشتمین آنان سگشان بود.»

در جمله‌های فوق قرآن به صراحة، تعداد آنها را بیان نکرده است؛ زیرا اینکه تعداد افراد اصحاب کهف چند نفر بودند مهم نیست، بلکه کارهای آنها مهم است. قرآن کریم، به دنبال بحث از تعداد واقعی اصحاب کهف، علم الهی آن را منتسب به خدا و افراد خاص و محدودی از بندگان خدا می‌داند و توجه همگان را به کلام وحی جلب می‌کند و از جدال با یکدیگر – که با اغراض گوناگون همراه است – نهی کرده و می‌فرماید:

قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ مَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مَرَأً ظَاهِرًا وَ لَا تَسْتَفِتْ فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا. (کهف / ۲۲)

بگو: «پورده‌گارم به تعداد آنان داناتر است.» جز اندکی [شماره] آنان را نمی‌دانند؛ پس درباره آنان، جز با مناظره‌ای آشکار [او همراه با دلیل] مجادله مکن و از هیچ یک از آنان، درباره ایشان (= اصحاب کهف) پرسش مکن.

اصل داستان اصحاب کهف بسیار عبرت‌آموز است، اما بیان تعداد آنها و یا نام‌های آنها چندان مهم نیست. از این رو قرآن به اختلاف آنها اشاره کرده و به اختصار از آن گذشته است.

دو. ذوالقرنین

یکی از شخصیت‌های مهم و در عین حال مبهم و بحث‌انگیز قرآن، «ذوالقرنین» است. طرح داستان ذوالقرنین در قرآن، براساس سؤال مردم از پیامبر اکرم ﷺ بوده است. نام این شخصیت سه بار، در آیات ۸۲ تا ۹۷ سوره کهف آمده است. با نگاهی به آیات قرآن کریم و تفاسیر آن به خوبی استفاده می‌شود ذوالقرنین مردی متدين بوده و به خداوند و روز قیامت ایمان داشته و خداوند به او خیر دنیا و آخرت را عنایت کرده است؛ زیرا پادشاهی با عظمت بود و خداوند دنیا را از محل طلوع خورشید تا غروب گاه آن و همچنین گسترش عدل و اقامه حق و مبارزه و جنگ با بدی‌ها و پلیدی‌ها را به او داده است. اما در قرآن متعرض اسم و زمان ولادت و اصل و نسب او نشده و همچون بسیاری دیگر از قصص قرآنی، به زمان و مکان وقوع آن اشاره نشده است؛ شاید دلیلش این باشد که مخاطبان قرآن، موحدان و مؤمنان

هستند که به حقانیت قرآن اعتقاد دارند و نیازمند ارائه سند زمانی و مکانی داستان‌ها نیستند. هدف اصلی قصه‌های قرآن بیان حرکت توحیدی در ستر تاریخ و تذکر جنبه‌های تربیتی آن است. تعیین مصدق ذوالقرنین هیچ دلالتی در تحقق این هدف ندارد و از اهمیت خاصی برخوردار نیست.

سه. مؤمن آل فرعون

خداآوند ۱۷ آیه از قرآن کریم (آیات ۲۸ الی ۴۵ سوره مؤمن) را به «مؤمن آل فرعون» اختصاص داد اما به نام او اشاره نکرده است. اما از آیات قرآن استفاده می‌شود که او مردی از فرعونیان بود که به حضرت موسی ﷺ ایمان آورده بود، اما ایمان خود را پنهان می‌داشت، در دل به موسی عشق می‌ورزید و خود را موظف به دفاع از او می‌دید. او مردی هوشیار، دقیق وقت‌شناس و از نظر منطق بسیار نیرومند و قوی بود که در لحظات حساس به یاری حضرت موسی ﷺ می‌شافت چنانکه او را از یک توطئه خطرناک قتل رهایی بخشید. در روایات اسلامی و سخنان مفسران توصیفات بیشتری درباره او آمده است. از جمله این که بعضی گفته‌اند: او پسر عموماً خاله فرعون بود و تعییر به «آل فرعون» را نیز شاهد بر این معنا دانسته‌اند؛ زیرا تعییر به «آل» معمولاً در مورد خویشاوندان به کار می‌رود هرچند در مورد دوستان و اطرافیان نیز گفته می‌شود. بعضی دیگر او را یکی از پیامبران خدا به نام «حزبیل» یا «حزقیل» دانسته‌اند و برخی روایت کرده‌اند که او خازن (سرپرست خزان) و گنجینه‌های فرعون بوده است. در تفسیر ثعلبی از پیامبر گرامی اسلام ﷺ چنین روایت شده است که آن حضرت فرمود: سُبَاقُ الْأَمْمَ ثَلَاثٌ لَمْ يَكْفُرُوا بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ عَلَيْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ صَاحِبُ يَسٍ وَ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ فَهُمُ الصَّدِيقُونَ حَبِيبُ التَّجَارُ مُؤْمِنُ آلِ يَسٍ وَ حَبِيبُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ عَلَيْ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ هُوَ أَفْضَلُهُمْ؛ پیشگامان امتها سه نفر بودند که هرگز حتی به اندازه یک چشم به هم زدن به خدا کافر نشدند: علی بن ابی طالب، صاحب یس (حبیب نجار) و مؤمن آل فرعون، آنها پیامبر زمان خود را (در گفتار و عمل) تصدیق کردند و علی بن ابی طالب برترین آنهاست. (ثعلبی، ۱۴۲۲: ۸ / ۱۲۷)

چهار. همسر فرعون

در قرآن به نام آسیه تصریح نشده؛ اما با عنوان همسر فرعون دو بار از او یاد شده و در آیه ۱۱ تحریم، در کنار مریم و مقدم بر او، به عنوان الگوی مؤمنان معرفی شده است. در روایات اسلامی نیز از آسیه به نیکی یاد شده است. پیامبر اکرم ﷺ آسیه را در کنار مریم، خدیجه و فاطمه ﷺ یکی از چهار زن کامل و برتر عالم و نیز از بهترین زنان اهل بهشت، شمرده است. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۱۶ / ۲) جز نام مبارک مریم مادر حضرت عیسی ﷺ که در قرآن ۳۱ بار تکرار شده است، نام دیگری از زنان نیامده است.

ه) رساندن فیض بیشتر به بندگان

دلیل دیگر مجلل‌گویی برخی از آیات قرآن کریم، رساندن فیض بیشتر به بندگان است. مانند مخفی بودن شب قدر که یکی از اسرار الهی است. از جمع‌بندی آیات قرآن کریم چنین استفاده می‌شود که شب قدر یکی از شب‌های ماه مبارک رمضان است؛ زیرا از یک سو، قرآن می‌فرماید: «شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ» (بقره / ۱۸۵) قرآن در ماه مبارک رمضان نازل شده است و از سوی دیگر، آیه نخست سوره قمر «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» بیانگر آن است که قرآن، در شب قدر نازل شده است. بنابراین از جمع این دو آیه شریفه، به روشنی دانسته می‌شود که شب قدر در ماه مبارک رمضان واقع شده است. اما اینکه کدام شب از شب‌های ماه مبارک رمضان است، به روشنی معلوم نیست. مشهور و معروف در روایات این است که در دهه آخر ماه رمضان و شب بیست و یکم یا بیست و سوم است. در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است که «شب قدر، شب بیست و یکم یا بیست و سوم است» حتی هنگامی که راوی اصرار کرد کدام یک از این دو شب است و گفت: اگر من نتوانم هر دو شب را عبادت کنم کدام یک را انتخاب نمایم؟! امام علیه السلام تعیین نفرمود، و افروزد، «ما ایسرا می‌طلب؛ چه آسان است دو شب برای آنجه می‌خواهی!» (حویزی، ۱۴۱۵ / ۵ / ۶۲۵) مشخص نبودن این شب به طور کامل، می‌تواند رحمت و لطف دیگری از خداوند باشد که انسان بتواند در سه شب با خداوند ارتباط برقرار کرده و راز و نیاز کند و از دریای رحمت الهی هرچه بیشتر بهره‌مند باشد یا اگر در یک شب نتوانست رابطه حقیقی را برقرار کند، مأیوس نگردد و در شب‌های بعد جبران نماید.

خداوند دارای صفات کمال است که یکی از آنها، رحمت است. صفت رحمت مانند صفات دیگر الهی از راه‌های خاص بر انسان و موجودات نازل می‌شود. یکی از مجازی فیض رحمت الهی شب قدر است. در این شب خداوند رحمت خود را بر بندگان جاری نموده است. شب قدر، شب رحمت خاص خداوند است. ویژگی‌های که شب قدر دارد، شب‌های دیگر ندارد، مانند نزول فرشتگان رحمت و روح و همچنین برتری آن بر هزار ماه. به واسطه این ویژگی‌ها، اعمال انسان در این شب از عظمت خاصی برخوردار می‌شود. خداوند بنا به حکمت و مصلحت و از همه مهم‌تر لطف خود، هر ساله چنین شبی را در مسیر انسان‌ها قرار داد تا به خود آیند و فرصت توبه کردن و جبران گناهان را داشته باشند.

امام علی علیه السلام درباره سر مشخص نبودن شب قدر فرمود: «مَا أَخْلُو مِنْ أَنْ أَكُونَ أَغْلَمُهَا فَأَسْتَرَ عَلَيْهَا وَلَسْتُ أَشْكُ أَنَّ اللَّهَ إِنَّمَا يَسْتَرُهَا عَنْكُمْ نَظَرًا لَكُمْ لَا تَكُونُ لَوْ أَعْلَمُكُمُوا عَمَلَتْ فِيهَا وَلَا تَرَكُمْ غَيْرَهَا وَلَا رَجُو أَنْ لَا تُخْطِئُكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ خالی از این نیستم که آن را بدانم و از شما پنهان کنم، شک ندارم که خداوند به خاطر کمک کردن و مهلت دادن به شما آن را از شما می‌پوشاند، چون اگر آن را به شما اعلام می‌کرد،

در همان شب، عمل می‌کردید و در غیر آن شب عبادت را ترک می‌کردید و امید دارم که اگر خدا بخواهد، شب قدر را به خطأ نگیرید.» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۹۴ / ۵) استاد مکارم شیرازی در این باره می‌نویسد:

بسیاری معتقدند مخفی بودن شب قدر میان شب‌های سال یا در میان شب‌های ماه مبارک رمضان برای این است که مردم به همه این شب‌ها اهمیت دهند، همان‌گونه که خداوند رضای خود را در میان انواع طاعات پنهان کرده، تا مردم به همه طاعات روی آورند و غضبش را میان معاصی پنهان کرده، تا از همه بپرهیزنند. دوستانش را میان مردم مخفی کرده، تا همه را احترام کنند. اجابت را میان دعاها پنهان کرده، تا به همه دعاها روی آورند. اسم اعظم را میان اسم‌های ایش مخفی ساخته تا همه را بزرگ دارند و وقت مرگ را مخفی ساخته، تا در همه حال آماده باشند. (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۲۷ / ۱۹۰)

به تعبیر زیبای سعدی

شب قدر، بی‌قدر بودی	اگر شب‌ها، همه شب قدر بودی
پس قسمت لعل و سنگ، یکسان بودی	گر سنگ همه، لعل بدخشان بودی
(سعدی، ۱۳۷۵: ۱۶۳)	

و) اثبات اعجاز قرآن

در ابتدای ۲۹ سوره قرآن (۲۶ سوره مکی و ۳ سوره مدنی) حروفی رمزگونه ذکر شده که به آن «حروف مقطوعه» گفته می‌شود. مجموع حروفی که در اول این ۲۹ سوره آمده با حذف مکرات، ۱۴ حرف است. حروف مقطوعه گاهی یک حرفی است، مانند: ق و ن و گاهی دو حرفی مانند: طه و یس و گاهی سه حرفی مانند: اله و گاهی چهار حرفی مانند: المر و المص و گاهی پنج حرفی است مانند: کهیغض و حمعسق. این شیوه، ویژه قرآن است و در دیگر کتاب‌های آسمانی نمونه ندارد. مفسران و دانشمندان علوم قرآنی درباره این حروف، نظرهای متفاوتی دارند اما مشهورترین دیدگاه در مدلول حروف مقطوعه که طرفداران جدی در میان مفسران اهل سنت و امامیه دارد، این دیدگاه است که این حروف در مقام اثبات اعجاز قرآن مجید است. «خداوند با آوردن این حروف رمزگونه می‌خواهد به بشر بگوید: این کتاب آسمانی با آن عظمت و اهمیتی که تمام سخنواران عرب و غیر عرب را متحیر ساخته و دانشمندان را از معارضه با آن عاجز نموده است، از نمونه همین حروفی است که در اختیار همگان قرار دارد. چیزی که این نظر را درباره حروف

مقطعه تأیید می‌کند این است که در سوره‌هایی که با حروف مقطعه شروع شده است در بیشتر موارد بلافاصله پس از حروف مقطعه سخن از قرآن و نزول آن به میان می‌آید. مانند «الْمَذَلَكُ الْكِتَابُ لَا رَبَّ لَهُ فِيهِ»؛ (بقره / ۲) «الْمَصُ كَيْتَابُ أُثْرِلَ إِلَيْكَ»؛ (اعراف / ۱) «الرَّكَيْتَابُ أَحْكَمَتْ آيَاتُهُ»؛ (هود / ۱) «طَسْمٌ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ» (قصص / ۲) خداوند متعال با این حروف، تحدی (هم‌آورده طلبی) کرده است و به انسان‌ها می‌گوید اگر در معجزه بودن قرآن تردید دارید، بدانید فرآن از همین حروف عادی فراهم آمده است.» (مکارم شیرازی، ۱۳۵۳: ۶۵ - ۶۱) این دیدگاه مطابق برخی از روایات چنانکه امام سجاد^ع فرمود: خداوند می‌فرماید: «الْمَذَلَكُ الْكِتَابُ؛» یعنی ای محمد این کتابی که بر توانی کرده‌ام از همین حروف مقطعه‌ای است که از جمله آنها الف و لام و میم است ای مردم این به لغت شما و حروف تهجمی شماست پس اگر راست می‌گویید مانند آن را بیاورید». (بحرانی، ۱۴۱۹: ۱)

همچنین در روایتی از امام رضا^ع آمده است: همانا خداوند این قرآن را با همین حروفی که میان همه عرب‌ها متداول است، نازل کرده و سپس گفته است اگر انس و جن جمع شوند تا مانند این قرآن را بیاورند، نخواهند توانست. (مجلسی، ۱۴۰۴: ۲ / ۳۱۸) البته چون صدور این روایات قطعی نیست از آنها به عنوان یکی از احتمالات می‌توان یاد کرد.

سازکاری مجلل‌گویی با بیان بودن قرآن

با توجه به اینکه قرآن، گاه، خود را به وصف «مبین» می‌ستاید و زبان خود را «عربی مبین» می‌شمارد: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ»؛ (شعراء / ۲) «وَهُنَّا لِسَانٌ عَرَبِيًّا مُبِينًّا» (نحل / ۱۰۳) و گاه خود را «بیان» می‌داند: «هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدَىٰ وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ» (آل عمران / ۱۳۸) چه بسا ممکن است این پرسشن مطرح شود که چگونه مجلل‌گویی و صراحةً گریزی بعضی از آیات، با بیان و مبین بودن قرآن، قابل جمع است؟

در پاسخ می‌توان گفت: بیان بودن قرآن به معنای گویا و رسا بودن در ابراز مقاصد خود است نه بدان معنا که حاوی تمام تفاصیل و فروع و جزئیات مقاصد خود باشد. اصولاً یکی از شئون سنت به عنوان بخشی از معارف دینی، در کنار قرآن، بیان تفاصیل و خصوصیات و قیود بیانات قرآن است. قرآن خود به صراحةً می‌فرماید: «وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزَّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَّكَرَّرُونَ» (نحل / ۴۴) و نوشته‌های متبین [فرستادیم]. و آگاه‌کننده [= قرآن] را به سوی تو فرو فرستادیم، تا آنچه را به سوی مردم فرود آمده، برای آنان روشن کنی؛ و تا شاید آنان تفکر کنند».

نتیجه

هرچند قرآن مجید به وصف «مبین» ستوده شده که حاکی از گویا و رسا بودن بیان قرآنی در مقاصد خویش است اما بیان و مبین بودن قرآن با اجمال و کلی گویی و صراحت‌گریزی در بسیاری از آیات، اعم از معارف عملی و تشریعی یا معارف نظری، منافاتی ندارد. پرده پوشی قرآن رابطه تنگاتنگی با هدایت انسان دارد که رسالت اصلی آن است. در مواردی به دلیل خاص، انجام این رسالت ایجاب می‌کند به جای صراحت‌گویی، از کنایه و اشاره و گزیده‌گویی، استفاده شود که به مواردی از آن در این مقاله اشاره شد.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- ابن عاشور، محمد بن طاهر، بی‌تا، التحریر و التنویر، بی‌جا.
- ابن فارس، احمد بن فارس، ۱۴۱۰ ق، معجم مقاييس اللغة، قم، دار الكتب العلمية.
- ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ ق، لسان العرب، بیروت، دار صادر.
- بحرانی، سید هاشم، ۱۴۱۹ ق، البرهان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسه الاعلمی.
- ثعلبی نیشابوری، احمد بن ابراهیم، ۱۴۲۲ ق، الكشف و البيان عن تفسیر القرآن، بیروت، دار إحياء التراث العربي.
- حویزی، عبد علی بن جمعه، ۱۴۱۵ ق، تفسیر نور الثقلین، قم، اسماعیلیان.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ ق، مفردات فی غریب القرآن، بیروت، دار العلم.
- سعدی، مصلح الدین، ۱۳۷۵، کلیات سعدی، تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، ناهید.
- سیوطی، جلال الدین، ۱۳۶۷، الاتقان فی علوم القرآن، قم، منشورات رضی.
- طباطبائی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۶۰، مجمع البيان لعلوم القرآن، تهران، فرهانی.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵ ق، الكافي، تهران، دار الكتب الاسلامیه.
- کاشانی، ملا فتح‌الله، ۱۴۲۳ ق، زیادة التفاسیر، قم، مؤسسه المعارف الاسلامیه.
- مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۴ ق، بحار الأنوار الجامعة للدرر اخبار الائمه الاطهار، بیروت، مؤسسه الوفاء.
- معرفت، محمدهادی، ۱۴۱۲ ق، التمهید فی علوم القرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۵۳، تفسیر نمونه، تهران، دار الكتب الاسلامیه.